



گفتگو

روزمره نگاری

اسفند با طعم فلفل قرمز

رقیه توسلی: ساعت مجامی‌ام جا مانده خانه. اصولاً اگر نباشد، گنج می‌زنم. آقا جان آن را چهار سال پیش معاذظهری رنگین کمان‌دار، کادو داده بودند به من. در آستانه چون و چرای با خودم هستم که پیام آقای همسر از راه می‌رسد!‌الله که علی‌احضرت زرد و آبی را میل کرده باشند. «ستاد مبارزه با دمناس» به نیستن ساعت، نخوردن قرص‌های واجیم را هم اضافه می‌کنم و از میوه‌فروشی می‌زنم بیرون. تا علیرباتک راهی نیست درگیر هضم قیمت سه برابری لیموترش‌ام که یادم می‌افتد پیاز و جعفری نخردم، متعجبانه دو پلاستیک را ورانداز می‌کنم؛ یعنی واقعاً چهار قلم صیفی چیست که دوتایش از حافظه‌ام بیرون؟ از دست این کرونا که حواس نمی‌گذارد برای آدم.

با اینکه عشقی اتوبوسم اما به‌خاطر شرایط ویروسی، تاکسی درستی می‌گیرم. خوش‌بختانه راننده توی دنیای رادیویش غرق است و یکجورهایی به تبعیت از او من هم بدم نمی‌آید سرکی یکشم توی یکی از پلاستیک‌هایی که چپاندهم بغلم. همان که رویش نوشته «شهر کتاب». تعریف امیر تاج‌السر را که از رفقای کتابخوان شنیدم، بی‌معطلی رمان‌های «شکارچی کرم ابریشم» و «عطر فرانسوی»‌اش را سفارش دادم. جزو اولین بارهاست که دارم وسط خیابان با نویسنده‌ای آشنا می‌شوم. ص ۲۴: سؤال‌ها داشتم اما نپرسیدم. خواستم بگویم وقتی پای چرک تجارت به عشق کشیده می‌شود، چه می‌شود و نگفتم...

که آقای راننده می‌پرسد: نفرمودید کجای خیابان؟ تندی از جهان عطر فرانسوی می‌چهم بیرون اما آنچه را می‌بینم، سخت باورم می‌شود. یعنی نمی‌فهمم چرا به‌جای خانه خودم، آدرس خانه مادرم را دادم؟ دیگر به لیست خرابکاری‌ها و خاطر رفته‌هایم اضافه نمی‌کنم و فقط زنگ در را می‌فشارم. خواهری برای خودش و طفلکی، چای می‌آورد... از وقتی قصه دیروز و امروز را شنیده، پنج بار طفلکی صدایم زده... از دیروز که پر از اشتباه و فراموشی و درهم پیچیده شدن‌ام. از وقتی فهمیده قوطی چای را گذاشتم توی یخچال... که برای لباس‌های رنگی، مشکین تاز رختام توی باکس لباسشویی... که تب‌سنجم را گم کرده و هر چه جوریدمش پیدایش نکرده که نکردم... از وقتی شنیدم سر اشتباه خودم بابت واریز قسط جلسه به «سارا»ی بنده خدا انگ بی‌مدیریتی زده‌ام... که پوشه سر جرمه سه روز را توی قابلی رختخام که انگار منتقلش نکرده‌ام به هارد و از وقتی که توی شیفت پرسستاری او زنگ خانه عزیز را زده و توی چشم‌هایش می‌گویم: فکر کنم دسته کلیدم را پشت در جا گذاشته‌ام. **آلزامر نوشت:** راستی! کرونا احیاناً نام دیگری ندارد؟! **دروگوشی:** به‌نظرم تا سال‌های خاکنستری‌تان مثل مال بنده جواب نکرده به شبکه‌های مجازی پشت پا بزنید که اخبار دیوانه، کله آدمیزاد را می‌یوکاند.

بودجه کتاب‌خوانی را صرف امور دیگر نکنیم

رودررو با مصطفی خرامان، نویسنده آثار کودک و نوجوان



طواف پیکر شهید پاشاپور در حرم مطهر رضوی همزمان با آغاز ماه رجب

اصغر «سردار» بی‌سر آمد

عکس: محمد رحیان



ورزش

ادعای واگذاری قرمز و آبی برای فرار از استیضاح است؟

وزیر در موقعیت کیش مجلس جدید

افشاگری منشا در مورد انتقالش

مسئولان پرسپولیس می‌خواستند به استقلال بروم

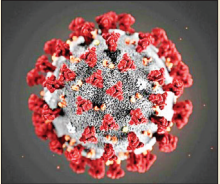


برنامه‌های وزارت ورزش برای حضور ورزشکاران کشورمان در مسابقات انتخابی المپیک چیست؟

نبرد سهمیه‌ها در «المپیک کرونا‌یی»

مجاز آباد

کرونا را شکست می‌دهیم



کاربران فضای مجازی در واکنش به پمپاژ ناامیدی توسط برخی رسانه‌ها درباره شیوع کرونا، با راهاندازی کمپین #کرونا_را_شکست_میدهیم، پست‌های مثبت و امیدوارکننده خود را ذیل این هشتگ، در شبکه‌های اجتماعی و صفحات شخصی‌شان منتشر کردند و از شکست این ویروس با کمک و همدلی و رعایت نکات بهداشتی و توجه به توصیه‌های مسئولان نوشتند. در ادامه چند نمونه از توییت‌های منتشر شده توسط کاربران را می‌خوانید: «ما بدتر از این‌ها رو پشت سر گذاشتیم، با همتی که از خدمون سراغ داریم این مورد رو هم می‌گذرونییم- بایباید آموزش‌های پیشگیری را مدام تکرار کنیم. در وحشت آفرینی و نگران کردن دیگران سودی نیست. همدیگر را آگاه کنیم».

هیچ وقت ما را بی‌جواب نگذاشتی



زینب سلیمانی، فرزند شهید قاسم سلیمانی در جدیدترین پست اینستاگرامی خود با انتشار عکسی از شهید حسین پورجعفری، هم‌رزم پدرش در اینستاگرام نوشت: «چگونه می‌توان از تو یاد نکرد؟ وقتی بابا ما را واسطه کیند با من نایب. با گفتن این جمله ما به تو رنگ رخسارت دیدن داشت. ما با حلال کن که عشقت را نفهمیدیم، فقط جوابت را شنیدیم که گفتی: یعنی من حاجی را وسط بیابان تنها بگذارم... کاش بودی سراغ بابا را از تو می‌گرفتم، تو هیچ وقت ما را بی‌جواب نگذاشتی».

تلاش ۲۴ ساعته



محمدحسین رنجبران، مدیر کل روابط عمومی صدواسپما با انتشار رشته توییتی در صفحه توییتش نوشت: «ظاهراً جهاد رسانه‌ای سازمان که در سال ۹۸ با پوشش حادثه تلخ سیل شروع شد و با شهادت حاج عین‌الاسعد و حادثه تراحت‌کننده سقوط هواپیمای اوکراینی و راهپیمایی ۲۲ بهمن و انتخابات دوم اسفند ادامه یافت، پایانی ندارد. همکاران عزیزم با تمام وجود ۲۴ ساعته پیگیر اخبار کرونا و اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به مردم هستند. البته به‌شدت مراقب خودشان هم هستند و در این مراقبت همکاران مرکز بهداشت سازمان در خط مقدم‌اند و الحمدلله همه چیز در سازمان طبیعی و روی روال است».

تمرکز بی‌بی‌سی روی ایران



حمید رسایی، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی در واکنش به مناظر رسانه‌ای بی‌بی‌سی روی شیوع کرونا در کشورمان، نوشت: «ظاهراً جهاد «اینستاگرام BBC در ۴۸ ساعت (تا ساعت ۲۴ دیشب) تعداد ۲۴ خبر درخصوص ویروس کرونا از کشورها به ترتیب زیر منتشر کرده: ایران ۲۷ خبر، چین دو خبر، ایتالیا یک خبر، افغانستان یک خبر، کره جنوبی یک خبر، عمومی کرونا دو خبر و دلیل اینکه روباه پیر تمرکز خبری را روی ایران قرار داده مشخص است».

اقدس زندگی! نام «اصغر پاشاپور» را خیلی‌هایمان

تا همین ۲۰ روز پیش شنیدیم پوردهیم، چهره‌اش اما برایمان آشنا بود. مردی که در بسیاری از تصاویر حضور شهید سلیمانی در خط مقدم مبارزه با تکفیری‌ها، در گوشه‌ای از تصویر به چشم می‌خورد. دقیقاً ۱۳ بهمن ماه بود، یعنی حدود یک ماه پس از شهادت حاج قاسم که خبر شهادت «اصغر پاشاپور» تیرت یک رسانه‌های کشورمان شد. یار غار حاج قاسم انگار دوری فرمانده‌اش را تاب نیاورده بود. آن روزها خیلی‌ها دلشان می‌خواست از زندگی خصوصی و سرگذشت رفیق شفیق حاج قاسم سر دریاورند، اما همان‌طور که خواهرش به خبرنگاران گفته بود، شهید اصغر پاشاپور هیچ وقت دلش نمی‌خواست جلوی دوربین خبرنگارها باشد، به همین خاطر هیچ‌کس نتوانست کوچک‌ترین اطلاعاتی از زندگی این شهید جمع‌آوری کند. خواهر شهید پاشاپور حتی به خبرنگارهایی که بیش از اندازه کنجکاوی به خرج داده بودند، گفته بود خود ما هم تا زمانی که یکی از تصاویرش در کنار حاج قاسم را در اینترنت دیدیم، نمی‌دانستیم با سردار سلیمانی رفاقت دارد! رسانه‌ها لابد به همین خاطر بی‌خیال شهید پاشاپور شدند و دیگر هیچ‌کس نپرسید پیکر این شهید بزرگوار چه زمانی قرار است به کشورمان برگردد. در میان هیاهویی که ویروس کرونا در کشورمان به راه انداخته اما همزمان با آغاز ماه رجب، پیکر شهید پاشاپور هم به کشورمان برگشت تا خواهر این شهید بزرگوار هم بالاخره راضی شود به همین بهانه، با رسانه‌ها درباره برادرش مصاحبه کند.

چند سال به ایران بازنگشت

شهید پاشاپور روز ۱۳ بهمن ماه، در حلب سوریه توسط تروریست‌ها به شهادت رسید. تا مدت‌ها خبری از پیکر این شهید نبود تا اینکه رسانه‌ها اعلام کردند تروریست‌های گروهک احرارالشام راضی شده‌اند در قبال تحویل گرفتن دو تن از اسیرهایشان، پیکر شهید پاشاپور را تحویل دهند. البته تا پیش از تحویل پیکر شهید پاشاپور هیچ‌کس نمی‌دانست تکفیری‌ها سر از بدن شهید پاشاپور جدا کرده‌اند. اصغر پاشاپور متولد شهر ری بود و از او سه فرزند به یادگار مانده است. زینب پاشاپور خواهر این شهید است که ۹ سال را برادرش کوچک‌تر است. البته خانم پاشاپور مدت‌ها پیش از برادرش، شاهد شهادت همسرش یعنی شهید «محمد پورهنگ» هم بوده است.

او با اشاره به نخستین اعزام‌های برادرش به سوریه می‌گوید: از همان روزهای ابتدایی که جنگ سوریه شروع شد، برادرم برای دفاع از حرم اهل بیت(ع) راهی شد. وقتی آتش جنگ بالا گرفت و نیروهایی برای مقابله با تروریست‌ها به آنجا اعزام شدند، برادرم نیز مدت مدتی مریضی‌هایی را که توسط آن به تهران می‌آمد، کوتاه کرد و بیشتر در منطقه ماند. حتی چند سال به ایران بازنگشت و من هم آخرین بار دو سال پیش بود که وقتی برای برگرداندن وسایل همسر شهیدم به سوریه رفتم، برادرم را آنجا دیدم. خود حاج اصغر هم آخرین بار عید فطر دو سال گذشته بود که به ایران آمد و به خانواده‌ام سر زد و از آن به بعد دیگر نیامده بود. همه این‌ها به

خواست خدا بود

زینب پاشاپور درباره نحوه شهادت برادرش هم این‌طور می‌گوید: بار آخر شهید اصغر پاشاپور به منظور آزادسازی مناطق تحت اشغال تروریست‌های جبهه النصره و تثبیت مناطقی که تازه آزاد شده بود، در منطقه عملیات حضور داشت که از ناحیه سینه مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شهادت رسید. وقتی محل مورد اختفای آنان محاصره می‌شد، پیکر او هم به دست دشمنان می‌افتد. از روزهای ابتدایی ما امید داشتیم که پیکرش برگردد، هرچند همه اعضای خانواده متفق‌القول بودیم که حاضر نشدیم یک ریالی از بیت‌المال به خاطر بازگرداندن پیکر برادرم پرداخت شود، چون اصل، روح اوست که حالا پیش خداست. پیکرش برای ما ارزشمند بوده و هست که با آمدنش بر سر مزارش می‌توانیم خود را تسلی دهیم، ولی پدرم اعلام کرد به خاطر این آرامش حاضر نیستیم عزت خود را از دست بدهیم. البته دوستانش به خانواده قول داده بودند که اگر بخواستند و شرایط مهیا باشد، می‌آید! را انجام می‌دهند و خواست خدا این بود که مبادله صورت بگیرد.

روحیه نگفتن داشت

خواهر شهید پاشاپور با اشاره به آخرین دیدار با برادر می‌گوید: وقتی آخرین بار برای دیدار برادرم به سوریه رفتم، فهمیدم آنجا مسئولیتی دارد، اما از جزئیات آن بی‌اطلاع بودم. وقتی به شهادت رسید فهمیدیم یکی از فرماندهان ارشد منطقه بوده است. در واقع حاج اصغر روحیه نگفتن داشت. هیچ وقت از خاطرات منطقه و درگیری چیزی تعریف نمی‌کرد. پس از اینکه حاج‌قاسم شهید شد، فیلم‌هایی از ایشان منتشر می‌شد که تصویر اطرافیان‌ش را در فیلم محو می‌کردند تا شناسایی نشوند. ما همان موقع میان این افرادی که دور حاج‌قاسم بودند کسی را با قد و قواره برادرم می‌دیدیم و حدس می‌زدیم که حاج اصغر باشد، اما پس از شهادت حاج قاسم فیلم‌ها را کامل‌تر رویت کردیم و از حضور او نزدیکی حاج قاسم به خوبی مطلع شدیم. یک ماهی که فاصله بین شهادت حاج قاسم با شهادت حاج اصغر بود برای برادرم روزهای سختی بود و آن طور که همسرش تعریف می‌کند یعنی آخرین مأموریت خود را هم تکمیل کرد و بعد رفت. الان هم که پیکر ایشان بازگشته است احساس می‌کنم بخشی از این وظیفه و مسئولیت، موجب بازگشت پیکرش بود، زیرا او مقبولیتی در بین مردم دارد که با این بازگشت، وظیفه‌اش به سرانجام خواهد رسید.





گزارش عینی یک نویسنده

چند روایت نامعتبر از «کرونا»ی قم



صبح پنجشنبه که از خانه بیرون آمدم آدم‌ها بی‌چهره شده بودند. روی همه صورت‌ها ماسک بود آن هم نه در محیط های سرسته عمومی بلکه داخل ماشین‌هایشان!

در فروشگاه جانبازان قم که من به دلیل تخفیف‌های درست و حسابی اقلام ضروری، علاقه خاصی به خرید از آن دارم؛ دود اسپند همه‌جا را برداشته بود و آدم‌های بی‌چهره در میان قفسه‌ها می‌چرخیدند و چرخ‌های خریدشان را پر می‌کردند و سرآخر هل می‌دادند جلو صندوق‌ها تا صندوقدارهای بی‌چهره با دست‌های ناپیدا در دستکش با اکراهِ حساب و کتاب کنند.

در وضعیت مبینا در واتس‌آپ فقط عکس دست‌ی است که سرُمی به آن وصل است. احوالش را جويا می‌شوم. از هنرجویان خوش‌آتیهِ داستان است که باید این روزها سرگرم آماده شدن برای کنکور سراسری می‌بود. می‌گوید دو روز است که در بیمارستان نکونی قم بستری شده و مشکوک به کروناست. حالش خوب نیست و تنگی‌نفسِ آمانش را بریده است. یک ماه پیش گرفتار سه بلیه هم‌زمان در پهلوی راستم شدم؛ سنگ کلیه، سنگ صفرا، تورم کبد. چند روزی تحمل کردم، اما آخرش کارم به بیمارستان کشید و شنبی را در اورژانس گذراندم. پس از یک ماه انواع درمان طب مدرن و سنتی، دوباره اول هفته سسونوگرافی گرفتاهم و منتظرم علی دوست پزشک متخصصم که یک روز در هفته قم می‌آید نتیجه را ببیند و بگوید چیزی نیست. اما با علی که تلفنی صحبت می‌کنم می‌گوید: «ترو بیرون مهدی و خانه بمان! من هم این هفته قم نمی‌آیم.» می‌گوید که دو هفته است که از ماجرای چهار بیمار قمی که دوتایشان مرحوم شده‌اند، خبر دارد. به نظرش کرونا برای آدم‌های سالم خطرناک نیست، اما کسانی که بیماری زمینه‌ای دارند را می‌تواند لاجان کند.

مردم دو دسته شده‌اند عده‌ای می‌خندند و همه‌چیز را با شوخی برگزار می‌کنند و اخبار کرونا را تخیلات مغزهای علیل دشمنان غربی و غرب‌بیزگان داخلی می‌دانند و عده دیگری آن‌قدر ماجرا را جدی گرفته‌اند که انگار مسئولان جملگی دست به یکی کرده‌اند تا با لاپوشانی همه مردم را به کرونا دچار کنند. من نه جزو دسته اولم نه دوم. نمی‌دانم کدام خبرها درست است کدام غلط و اگر درست باشد چه کنیم و غلطش را به کدام دیوار بکوبیم؟

از صبح جمعه همه شبکه‌های تلویزیون را دنبال خبری از کرونا وپروسه گشتم تا دست‌کم منبعی رسمی، خبری را رد کند، اما شبکه‌های تلویزیون درگیر اخبار انتخابات است. تنها خبری که در شبکه‌خبر زیربوس می‌شود تأیید همان خبری است که علی روز قبل از مرگ دو نفر به دلیل ابتلا به کرونا داده بود.

بعدازظهر اولین خبر جدی رانه از تلویزیون که سیدروحانی که از دوستان قدیمی است برآیم می‌فرستد:

«الله و انالیه راجعون آقای ابراهیم ... ۵۰ ساله فرزند شهید حاج فتح‌الله (از شهدای جنگ‌تحمیلی) که چهار روز پیش به واسطه بیماری حاد ربوی و تنفسی (پیش از اینکه رسماً این ماجرای کرونا مطرح شود) به بیمارستان مسیح مهاجری تهران منتقل شده بود، حدود ساعت ۱۴ امروز در بخش آی‌سی‌یو به رحمت ایزدی پیوست. علت وفات را ابتلا به کرونا تشخیص داده‌اند.»

شام میهمان یکی از فامیل هستیم. عصر جمعه است و خیابان‌ها خلوت. خانه‌شان پردیسان است. خانم خانه توصیه به خوردن سیاه‌دانه با عسل و زنجبیل و سیر برای در امان ماندن از کرونا می‌کند. چیزهایی هم درباره مزاج سرد و خشک و این حرف‌ها می‌گوید و نسخه اختصاصی گیاهی کافله‌های برای پیشگیری از کرونا رو می‌کند. من خودخادمی می‌کنم شام امشب از نسخه‌های طب سنتی در امان مانده باشم.

شب تا صبح به همه زمان‌ها و فیلیم‌های آخرالزمانی فکر می‌کنم که خوانندام و دیدهام به «کوری» وُژه ساراماگو، به «چشمان تاریکی» دین کوئتز که ۴۰ سال پیش شیوع ویروس مشابهی به نام «دوهران» ۴۰۰۰ در چین را پیشگویی کرده بود، به زامبی‌ها ویروسی شده، به راه‌حل عمومی همه این آثار هنری که «فرنبلیه» منطقه آلوده است. به فردا که نکند مثل چین، شهر قم را قرنطینه کنند؟

صبح شبیه مثل پنجشنبه مدارس تعطیل است. کار بانکی دارم و بانک‌ها باز است. برای امنی‌اضای قراردادی به دفتر یکی از کارگزاری‌های بورس می‌روم. جای سوزن انداز نیست. همه آمده‌اند تا سرمایه‌شان را راهی بورس کنند. از پشت ماسک با هم حرف می‌زنند و به هم پیشنهاد سهم می‌دهند. کارمندان دفتر علاوه برماسک ژل ضدعفونی هم دارند و راه به راه به دست‌هایشان می‌مالند. همه از سود شراش بورس می‌گویند. من تازه یک هفته است که از سودآوری یکساله بورس خبردار شده‌ام.

ظهر وضعیت واتس‌آپ را چک می‌کنم. مبینا از بیمارستان مرخص شده و بیمارایش را آنفلوئازای نوع B تشخیص داده‌اند، اما خودش هنوز احساس تنگی‌نفس دارد. با دوستم که از دوستان مشترک من و مرحوم ابراهیم بود درباره مرگ ناگهانی ابراهیم صحبت می‌کنم. مرگ را تأیید کرد، اما گفت علت مرگ ابراهیم کرونا نبوده و آنفلوئازا بوده است.

تلویزیون ناگهان اخبار کرونا را آزاد کرده است: تعداد مبتلایان ۱۸ نفر و فوتی‌ها چهار نفر شده، اما موج تعطیلات کرونا تا پایان هفته از قم تا تهران، البرز، ساوه، اراک، زنجان، مازندران، همدان، قزوین و گیلان... را درنوردیده است. وزیر بهداشت اوضاع را تحت کنترل اعلام کرده و گفته با شیوه قرنطینه‌سازی شهرها موافق نیستند، چرا که مردم با هوشمندی خود در منزل می‌مانند و نکات بهداشتی را رعایت می‌کنند. همچنان کانون آلودگی به ویروس، شهر قم است. مقرر شده تا بستن‌ای شامل ماسک، شوینده و بروشور در اختیار خانواده‌ها در استان قم قرار گیرد. از مردم فهمیم که خواسته شده تا به شهر دیگری سفر نکنند و در قم بمانند و از مردم دیگر شهرها هم خواسته شده به قم سفر نکنند.

شب سرفه بی‌ایمان بچه‌ها در خواب شروع می‌شود. هرچه شربت سرماخوردگی و آنتی‌بیوتیک داریم من و همسرم به خوردشان می‌دهیم. آخرش به خوراندن آب ناشسته به دختر عسل‌الهام در خواب می‌رسیم تا شاید کمی از شدت سرفه‌ها کم شود. همسر میان سرفه‌های تاق و جفت دختر کوچکم و پسرم یک دستش روی پیشانی پسرم است و با دست دیگر پشت دخترکم را مستأصل ماساژ می‌دهد. در چشم‌هایش می‌خوانم تنها کسی که بیرون خانه بوده را مقصر می‌داند. گلویم درد می‌کند. سگی می‌کند تک‌سرفه‌هایم را کنترل کنم تا بیش از این همسر را نگران نکنم. بیرون اتاق بچه‌ها به ساعت گوش‌یام نگاه می‌کنم. مگر می‌شود دنبال شباهت‌های میان کرونا و آنفلوئازا در اینترنت نگشت؟

رودررو با مصطفی خرامان، نویسنده آثار کودک و نوجوان

بودجه کتاب‌خوانی را صرف امور دیگر نکنیم

ادب و هنر / آرزو حقیقی | چندی پیش

مصطفی خرامان به انگیزه حضور در نشست نقد و بررسی کتاب «آرزوی چهارم» که توسط به نشر برگزار شده بود، به مشهد آمد. در حاشیه این نشست گفت‌وگویی در خصوص آسیب‌شناسی آثار کودک و نوجوان، ضرورت‌های خلق آثار متنوع و بایسته‌های خلق داستان دفاع‌مقدس برای گروه سنی کودک و نوجوان انجام دادیم.

مصطفی خرامان متولد سال ۱۳۳۴ در تهران است و از سال ۱۳۵۵ در حوزه ادبیات کودک و نوجوان فعالیت می‌کند. وی تاکنون بیش از ۴۰ عنوان کتاب نوشته که بعضی از این آثار هم موفق به دریافت جوایز ادبی شده‌اند. «به جای دیگری» کتاب برگزیده ۱۳۷۵ در حوزه دفاع‌مقدس، «همیشه‌رفیق» کتاب برگزیده جشنواره نیم قرن دفاع‌مقدس در ۱۳۸۸ و «کلاه‌حصیری» کتاب برگزیده ۱۳۹۵ در حوزه کودک بخشی از موفقیت‌های آثار این نویسنده است.

خرامان در حال حاضر مشغول نوشتن ۱۴رمان با نگاهی به زندگی معصومین(ع) است. یکی از این آثار به زندگی امام‌رضاع(ع) پرداخته که همه وقایع آن در زمان حال اتفاق می‌افتد و ضمانت امام‌هشتم(ع) برای آهو در این اثر پررنگ شده است. گفت‌وگو ما را با مصطفی خرامان بخوانید.

♦ چرا با گذشت ۳۰سال از پایان جنگ تحمیلی، همچنان باید در ادبیات کشور به این دوران پرداخت؟

دوران هشت سال دفاع‌مقدس بخشی از تاریخ کشور است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. به طور مثال سپاهی که امروز در کشور فعالیت می‌کند بازساخته سپاهی است که در دوران جنگ و جبهه حضور داشت و جنگید. بنابراین باید تاریخ این دوران را ترسیم کنیم تا نسل نوجوان و جوان امروز پیشینه این سپاه را بداند.

♦ ادبیات دفاع مقدس در حوزه نوجوانان چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

اگر نویسند‌های کتابی درباره ادبیات دفاع‌مقدس می‌نویسد باید برای نوجوانان باورپذیر باشد. در واقع اگر نویسنده در تمامی حوزه‌های ادبیات مانند رنال، سورنال و... بتواند داستانی برای مخاطبش تعریف کند که باورپذیر باشد، در کارش موفق بوده است.

متأسفانه گاه داستان‌های دفاع‌مقدس برای مخاطبان نوجوان باورپذیر نیست. از طرفی نویسندگان باید جغرافیای داستان را

بشناسند. جبهه ما از خوزستان تا کردستان را

در برگرفته بود، بنابراین باید نویسنده مشخص کند داستانش در کدام منطقه جغرافیایی از جبهه‌جنگ اتفاق افتاده است.

را نیز نباید فراموش کرد. یعنی باید داستانی برای مخاطب نوجوان تعریف کنیم که تصور نکند می‌خواهیم به طور مستقیم درباره دفاع‌مقدس یا او صحبت کنیم. به طور نمونه به کتاب یا فیلم «اسب جنگی» می‌توان اشاره کرد که در آن نویسنده به بستری جذاب دست یافته است. از این‌رو یک داستان جذاب باید دربردارنده اتفاقات جذاب و باورپذیر باشد.

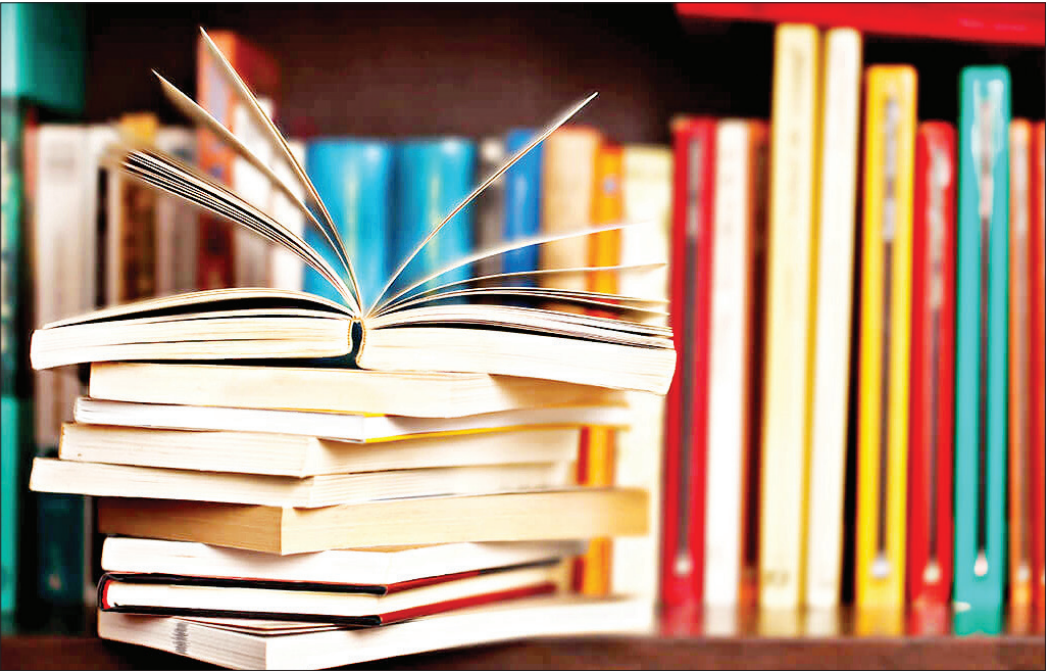
نویسندگان کودک و نوجوان ما در قیاس با نویسندگان کشورهای دیگر چقدر به جنگ و دفاع‌مقدس پرداخته‌اند؟

موضوع جنگ و دفاع‌مقدس در ادبیات این گروه سنی در کشور بسیار کم کار شده است. با فعالیت بیشتر در این حوزه می‌توان کار را به جایی رساند که نوجوانان به خواندن کتاب‌های نویسنده در حال تعریف بخشی از تاریخ کشور است، بنابراین باید بستری فراهم کند تا مخاطب با دنبال کردن خط داستان بتواند با این تاریخ مانند وقایع خرمشهر آشنا شود.

♦مهم‌ترین خلأ‌ها یا مشکلات ادبیات دفاع‌مقدس کشور چیست؟

مهم‌ترین مشکل ادبیات دفاع‌مقدس کشور، باورپذیری آثار آن است. وقایع جنگ باید در قالب داستان به گونه‌ای برای مخاطب تعریف شود که باورپذیر باشند و پرسش‌هایی مانند اینک‌ه ماجرا در کدام منطقه اتفاق افتاده یا نیروهای ارتشی، سپاهی و بسیجی کشور عراق‌یه در کجا قرار دارند، پیش نیاید. نویسنده در حال تعریف بخشی از تاریخ کشور است، بنابراین باید بستری فراهم کند تا مخاطب با دنبال کردن خط داستان بتواند با این تاریخ مانند وقایع خرمشهر آشنا شود.

موتولیان فرهنگی نیز باید با نگاهی عمیق‌تر به نشر کتاب‌های دفاع‌مقدس بپردازند و به



کمیت آثار اکتفا نکنند.

♦نسل جوان و امروز نویسندگان حوزه ادبیات دفاع‌مقدس باید به چه نکاتی بیشتر توجه کنند تا آثاری موفق در گروه سنی نوجوان خلق کنند؟

بی‌تردید نوجوانان امروز دغدغه‌های متفاوتی نسبت به نوجوانان دیروز دارند و نویسندگان حال حاضر کشور باید با توجه به ذائقه نوجوانان امروز کتاب بنویسند. از طرف دیگر، نویسنده‌ای که در میادین جنگ حضور نداشته و جنگ را همچون ما که دوستانمان در آن شهید شدند، درک نکرده است باید با مطالعه کامل و جامع وارد حوزه کتاب ادبیات دفاع‌مقدس شود.

به طور مثال باید ۱۰۰ کتاب درباره جنگ بخواند تا فضای آن دوران در ذهنش شکل بگیرد و بتواند فضای واقعی آن دوران را در آثارش به تصویر بکشد. در این بین تاریخ‌شفاهی دوران دفاع‌مقدس می‌تواند دستمایه خلق داستان و رمان شود. یک نوجوان برای خواندن خاطرات رزمندگان ممکن است زمانی وقت بگذارد که آن اثر با نوجوان برای خواندن خاطرات رزمندگان جذابیت و رعایت نکات روان‌شناختی نوجوان نوشته شده باشد. این امر در حالی است که او به آسانی رمان‌ها را می‌خواند.

♦ چرا آثار ترجمه در گروه‌های سنی



اشاعه فرهنگ کتاب‌خوانی زمانبر است. به نظرم مجموعه آستان قدس رضوی ظرفیت بالایی برای اشاعه فرهنگ کتاب و کتاب‌خوانی در محیط حرم مطهر رضوی دارد و می‌تواند از این ظرفیت برای ترغیب زائران و مجاوران به مطالعه کتاب در موضوعات گوناگون استفاده‌کند

قالب داستان به گونه‌ای برای مخاطب تعریف شود که باورپذیر باشند و پرسش‌هایی مانند اینک‌ه ماجرا در کدام منطقه اتفاق افتاده یا نیروهای ارتشی، سپاهی و بسیجی کشور عراق‌یه در کجا قرار دارند، پیش نیاید. نویسنده در حال تعریف بخشی از تاریخ کشور است، بنابراین باید بستری فراهم کند تا مخاطب با دنبال کردن خط داستان بتواند با این تاریخ مانند وقایع خرمشهر آشنا شود.

موتولیان فرهنگی نیز باید با نگاهی عمیق‌تر به نشر کتاب‌های دفاع‌مقدس بپردازند و به

روایت کوتاه و خواندنی از دنیای زن‌ها



سوره مهر: مجموعه داستان «وقتی تو بیایی» نوشته مینا محمدی شامل ۱۱ داستان با موضوع زنان روانه بازار نشر شد.

نویسنده در کتاب «وقتی تو بیایی» دوربینی به دست می‌گیرد، به ۱۱ منزل مختلف سر می‌زند و روایت‌های کوتاه اما خواندنی از این زندگی‌ها را در قالب یک کتاب تقریباً ۱۰۰ صفحه‌ای برای خوانندگان خویش بازگو می‌کند.

داستان‌های این مجموعه عبارتند از: «در کنار تو»، «وقتی تو بیایی»، «قصه زندگی من»، «غروبی دیگر»، «کم یا زیاد»، «ماه منیر»، «ماهی لب دریا»، «اگر من نگین بودم»، «گوشش بخیزده»، «راه خانه کجاست» و «دفعه بعد».

شخصیت «ریحانه» در داستان کوتاه «در کنار تو» نمونه یک زن سنتی است که پس از ۴۵ سال هنوز در آرزوی ازدواج با مردی است که در رؤیا می‌پروراند و تمام نشانه‌های دخترانگی را هر چند برخی از آن‌ها منسوخ شده (مانند آرایش نکردن دختر) حفظ کرده است.

این کتاب با ۸۰ صفحه و قیمت ۱۶هزار تومان توسط سوره مهر به بازار آمده است.

داشتن و نداشتن در «عید دیدنی و داستان‌های دیگر»



سوره مهر: محسن سلیمانی در کتاب «عید دیدنی و داستان‌های دیگر» از ۱۶داستان کوتاه کوشیده به سبک ارنست‌همینگوی و دیگر نویسندگان سرشناس از داشتن و نداشتن بنویسد.مجموعه داستان «عیددیدنی و داستان‌های دیگر» آخرین کتاب مرحوم سلیمانی است و آن‌گونه که خود بیان کرده به نوعی جمع‌بندی یا حاصل عمر او در زمینه نگارش داستان کوتاه است.

مرحوم سلیمانی درباره این کتاب گفته بود: از نظر نوشتن داستان کوتاه پرکار نبودم، چون در مجموع فقط حدود ۳۰ داستان کوتاه نوشته‌ام، اما ۱۴داستان را پیش از اینکه خواننده‌ها از دستم کفری شوند خودم دور ریختم‌ام و در اینجا حدود ۱۶داستان را آورده‌ام. همان‌طور که در مقدمه کتاب نوشته‌ام از آن سال‌ها تا امروز مسلماً خیلی چیزها عوض شده است. مثل قیمت کالاهای کارتی شدن اتوبوس، آمدن مترو، شکل بعضی از ساختمان‌ها، ظهور پراید و... اما به نظرم مضامین زندگی ما خیلی فرق نکرده است. از جمله خشونت، عشق، بی‌رحمی، حسرت، عزیمات نسبت به گذشته و به‌ویژه به قول همینگوی: داشتن و نداشتن. برای همین احساس می‌کنم بیشتر مضامین داستان‌های من در این کتاب هنوز هم نو است و شاید هنوز هم برخی بدشان نیاید آن‌ها را بخوانند. این کتاب با ۲۰۲ صفحه و قیمت ۳۰هزار تومان توسط نشر سوره‌مهر در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

می‌تواند سبب خرید آثار هنری برگزیده در جشنواره‌ها شود و این موضوع را استمرار دهد.

رضایی یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌ها در هنرهای تجسمی را نبود اطلاع‌رسانی درست می‌داند و یادآور می‌شود: خرید آثار هنری توسط دولت و بخش خصوصی می‌تواند به ایجاد بازار هنری کمک کند.

❶ خرید آثار هنری معطوف به چند رشته نباشد

رئیس هیئت‌مدیره انجمن هنرهای تجسمی ایران نیز با بیان اینکه خرید آثار توسط مرکز جشنواره هنرهای تجسمی می‌تواند آینده و جریان روشنی برای این هنر ایجاد کند، اظهار می‌دارد: اگر این موضوع

استمرار یابد می‌تواند تأثیر مثبتی در ارتقای اقتصاد هنر داشته

باشد.

عباس مجیدی نسبت به این موضوع که باید جریان روشن‌تری برای هنرهای تجسمی ایجاد کرد، می‌افزاید: خرید آثار هنری دلگرمی خوبی را در میان هنرمندان ایجاد می‌کند. وی خرید آثار هنری را عاملی برای توسعه هنرهای تجسمی عنوان می‌کند و می‌گوید: امیدوارم خرید آثار هنری معطوف به چند رشته نباشد و برای همه رشته‌ها انجام شود.

نظرات هنرمندان در آستانه خرید آثار برگزیده جشنواره هنرهای تجسمی فجر

ابزاری برای افزایش تولید و ارتقای کیفیت هنری



می‌افزاید: نه‌تنها خرید آثار توسط دولت، جشنواره هنرهای تجسمی را به سمت حرفه‌ای شدن پیش می‌برد، بلکه تولید آثار هنری را افزایش داده و کیفیت را ارتقا می‌دهد.

به گفته او، هنرمندان هنرهای تجسمی تلاش زیادی برای دیده شدن آثار خود می‌کنند. این هنرمند متذکر می‌شود: بودجه‌هایی در دولت و بخش خصوصی وجود دارد که

❶ ابزار افزایش تولید و ارتقای کیفیت هنر

حیدر رضایی، عکاس و گرافیست معتقد است: در کشور ما به مقوله اقتصاد هنر و هنرمندان توجه جدی نمی‌شود. وی

❶ رسمیت دادن به هنر و هنرمند

عضو هیئت‌علمی و استادیار گروه نقاشی در دانشکده هنرهای تجسمی از دانشگاه هنر تهران در گفت‌وگو با خبرنگار ما ارزیابی آثار هنری را برای فروش کار سختی می‌داند و می‌گوید: هنرمندان در جشنواره‌ها شرکت می‌کنند تا کار هنری آن‌ها به رسمیت شناخته شود و یکی از عواملی که می‌تواند به رسمیت شناخته‌شدن اثر هنرمندان کمک کند، خرید آثار هنری است.

جمال عرب‌زاده معتقد است: خرید آثار هنری می‌تواند اثر ماندگاری بر جای بگذارد. این هنرمند می‌گوید: امیدوارم این اتفاق مستمر باشد و برای همه آثار در رشته‌های مختلف هنرهای تجسمی انجام شود.

وی اعتقاد دارد: در دنیا هیچ اثری که بتواند گویای این باشد که تنها اثر هنری برگزیده در جهان است، وجود ندارد و